

هویت ملی و دولت همگانی در افغانستان

پیش از بررسی مقولات هویت ملی و دولت همگانی در افغانستان، فشرده نگاهی به سیر کلی و تاریخی آن می افکنیم، تا هنوز برای مفهوم نوین هویت ملی تعریف واحدی بوجود نیامده است و شاید هم تلاشهای قرن نهم غرب نتوانست این مفهوم وسیع و متنوع را در قالب محدود و تنگ بگنجانند و برای آن تعریف معینی پیدا کند. بر مبنای تجارب تاریخی باید پذیرفت که مفهوم ملت و هویت ملی ثابت و مطلق نیست و دسترسی به آن در جوامع و حوزه های تاریخی، فرهنگی و مدنی گوناگون فرق می کند.

این پروسه شکل گیری در کشورهای اروپایی بمتابۀ بستر نخستین و گهواره ملت، دولت ملی و هویت ملی نیز متفاوت بوده و با واقعیتهای تاریخی، فرهنگی و محلی آنها پیوند داشته است. بطور مثال جریان متذکره در انگلستان، فرانسه، آلمان و ایتالیا یکسان نبوده است. در کشورهای چون ایالات متحده آمریکا، کانادا و استرالیا روند دیگری جریان یافته است و مهاجرین در آن نقش عمده داشتند.

با وجود این تفاوت های ملی و محلی، در اروپا جریان مذکور در بستر روشنگری و مدرنیته رشد و انکشاف جوامع شهری و جدایی دین از سیاست در نظام جدید سرمایه داری پدید آمد و مدلهای معین و مشخصی را در کشورهای سابق اروپایی و کشورهای تازه تشکیل آمریکا، کانادا و استرالیا بوجود آورد؛ با ریشه های مشترک، شاخ و برگ رنگارنگی عرضه کرد.

در شرق جریان مذکور بیشتر تحت تأثیر فرهنگ و مدنیت کهن سال و شیوه تولید آسیایی قرار گرفت و با جاذبه های اساطیری، مذهب و عناصر فرهنگی سنتی و عنعنوی ریشه مند دست و گریبان شد.

در کشور روسیه و چین پروسه مدرنیته و جدایی مذهب از سیاست در اثر انقلابات سیاسی و اجتماعی در قالب نوظهور سوسیالیسم بجنش آمد و مدلهای خاص خود را خلق نمود. این مدلها نخست در کوره داغ استبداد و دیکتاتوری افتاد و سپس در شوروی سابق با فروپاشی نظام و در چین با تحولات و اصلاحات اساسی روبرو شد؛ لیکن تا کنون بمتابۀ نکته اتکا در جلب، جذب و هضم عناصر جهان مدرن، موجودیت و ثبات دارند.

در کشور هندوستان بعنوان مبارزترین مدل دیموکراسی شرقی پروسه یاد شده بکلی شکل و مضمون دیگری داشت. جنبش مذکور با انگیزه قوی مبارزات ضد استعماری در جریان حرکت ملی استقلال طلبی نسق و قوام گرفت و بر بنیان فرهنگ و مدنیت مشترک و تاریخی هند که از اتحاد مجموع فرهنگهای محلی، زبانها، مذاهب، اقوام، گروه های اجتماعی و طبقات مختلف در بستر پرفراز و نشیب تاریخ شکل گرفته بود، هویت ملی، نظام سیاسی و دولت مشترک ملی ساخته شد.

هندوستان در واقع با بازگشت و اتکا به فرهنگ و مدنیت تاریخی خود و با نظام سیاسی و دولت ملی مخصوص مردم هند وارد جهان مدرن شد و به جذب و پذیرش تکنولوژی، علم و صنعت مدرن پرداخت. چنانکه حالا در عرصه علم طب و تکنولوژی کامپیوتر مقام ارجمندی دارد و یکی از قطبهای مبارز جهانی است.

در بیشتر کشورهای عربی، در ایران و در افغانستان تا هنوز هویت ملی، ملت و دولت ملی بر مبنای حقوق مساوی شهروندی، آزادی های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و قوانین پیشرفته مدنی شکل نگرفته است. شیرازه ملت، هویت ملی و نظام های سیاسی در این کشورها بسیار ضعیف و متزلزل است که مثال بارز آن دولت سابق صدام حسین و دولت فعلی عربستان سعودی و غیره بوده می تواند.

ایران بعد از سقوط رژیم شاهی، (که در اثر انقلاب عمومی و مشترک مردم بوقوع پیوست)، بجای حرکت در مسیر ساخت نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پر ظرفیت و قابل گشایش، دوباره به همان روش سنتی دوره صفویه در شکل و شیوه دیگر برگشت. فرهنگ و مدنیت تاریخی، تجارب مشروطیت، عناصر مفید دوره شاهی و تجارب و دست آوردهای بسیار متنوع روشنفکران و توده های مردم را در چوکات تنگ و خفقان آور مذهبی محدود کرد.

به بیان دیگر دیکتاتوری سلطنتی به دیکتاتوری و استبداد مذهبی تبدیل شد که نتیجه منطقی آن عدم حضور فعال و شایسته ایران در جهان مدرن و بن بست کورگره کنونی در سطح ملی است.

در افغانستان بمتابۀ مرکز تمدن های بزرگ خاصه آخرین مدنیت تاریخی و امپراتوری مشترک خراسانی تیموریان هرات پروسه شکل و شیرازه بندی هویت ملی، ملت و دولت ملی به سبب حوادث و رخداد های پس از سقوط

تیموریان در ابعاد داخلی و منطوقی، بوجود آمده نتوانست.

نخست در قلمرو خراسان بزرگ و در ساحت پر فراخای امپراتوری فروپاشیده تیموری حکومت جدیدی ظهور کردند و دوره جنگهای خونین سیاسی و مذهبی در بین دولت صفوی ایران و شییبانی ماوراءالنهر دامن گستر شد. بعد از آن حرکات قبایلی، جنگهای عشایری و رقابتهای هستی سوز قومی در ساحت افغانستان کنونی بجریان افتاد و فرهنگ و تمدن پربار تاریخی این سرزمین در قالب پر عصیبت، خشن و بس محدود و ابتدایی قبایلی گرفتار آمد؛ به این صورت از حرکت، تپش و بالندگی افتاد.

بعد از تشکیل دولت ابدالی و در عهد امارات امیران مستبد و خود کامه هیچ زمینه و فرصتی برای رشد و انکشاف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی فراهم نشد و پروسه روشنگری و عصری سازی جامعه بر محور فرهنگ و مدنیت تاریخی این سرزمین تبارز یافته نتوانست. دوره اصلاحات امان الله خان بسی کوتاه بود و با سیطره استبداد نادرخان بتاریخ پیوست.

در دوره طولانی سلطنت ظاهرخان اوقات طلایین به تنبلی و خوابزدگی گذشت و دهه قانون اساسی نمایش ناموفقی بیش نبود. در عهد جمهوری داوود خان جامعه در درون ساخت سیاسی مبهم و متزلزل آزمایشی خشکزده بود و استراتژی روشنی وجود نداشت. بعد از کودتای ثور ۱۳۵۷ دوران دراز دامن خون و خشم، رزم و پایداری آغاز شد و جامعه در زنجیر میکانیزم جنگی مغلول گردید. در این جریان دولتهای ایدئولوژیک و حزبی و سپس جهت دیگر این میکانیزم جنگی، حکومتهای مجاهدین و طالبان بنمایش آمدند.

از نگاه تاریخی، داخلی، منطوقی و بین المللی هرگز در افغانستان زمینه و فضا برای جریان روشنگری و رشد و پرورش پروسه ساختار سازی، احیا و بازسازی فرهنگ و مدنیت تاریخی، شیرازه بندی هویت ملی و تشکیل دولت همگانی فراهم نشد.

بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، بخصوص پس از جنگ جهانی دوم دنیای دوقطبی مدلهای بس متناقضی را به جهان عرضه نمود و این، حرکات روشنفکری را از مسیر اصلی و طبیعی شان منحرف کرد که نتیجه آن در افغانستان کودتای ثور و حرکات تندروانه و واپسگرایانه افراطیون می باشد. در همسایگی شرقی ما با تشکیل کشوری بنام پاکستان، دیکتاتوری استعمار زده نظامیان سیطره یافت. همسایه غربی ما ایران اول بدام دیکتاتوری شاهی و بعد بچنگ استبداد مذهبی افتاد.

به این صورت هیچ نسیم آزاد، سازنده و خوش پیامی از شرق، غرب و شمال بر بوستان آفت زده و سوخته کشور وزیدن نگرفت؛ هر چه آمد ایدئولوژی های ناسازگار و متناقض و مدلهای بیگانه با واقعتهای داخلی و شرایط ملی ما بود.

این جریان بعد از کنفرانس بن تنوع و گسترش بس افزون یافت و افغانستان به لابراتوار مدلهای، سلیقه ها، رقابتهای منفی و کشاکشهای منطوقی و بین المللی تبدیل گردید که دست آورد آن بحران عمومی، نا امنی مزمن، فساد سرسام آور اداری، قاچاق مواد مخدر، تسلط مافیا بر حکومت و کشور و اشغال نظامی افغانستان است.

حالا وقت آنست که بخود آییم. در سطح جهانی و منطوقی تغییر و تحولات شگرفی پدید آمده است. در گستره فروپاشیده جهان دوقطبی باز قطب های جدیدی در حال پیدایش جای مناسب خود اند؛ در همسایگی شمال ما دولتهای نوتشکیلی بوجود آمده اند؛ سیاست سنتی پاکستان مبنی بر ایجاد آشوب و بحران در افغانستان دیگر برّشی ندارد؛ در ایران جنبش اصلاحات از بتن جامعه جوشیده است.

با درس عبرت از جنگهای ویرانگر جهانی، سران جهان و منطقه در تعادل نسبی قطبین می بایست بسوی گشایش گره های کور، میدان دادن به جنبش ها و حرکات مترقی، صلح جویانه و سازندگی و تنش زدایی عمومی گام بردارند، ورنه بحران اقتصادی، محیط زیست و امنیتی حل شده نخواهد توانست و این مزده ضرورت نظام های باز و گشاده تر را به ارمغان می آورد و زمینه را برای پروسه روشنگری و تحولات نوین در کشورهای ماقبل مدرن آماده تر می کند.

بعد از تجارب بس متنوع و شکست مدلهای و ارداتی در افغانستان، برای رسیدن به هویت ملی و دولت همگانی می بایست به منابع ارزشمند تاریخ و مدنیت خودی دست یابیم و گوهرهای گزیده و سفته شده آنرا در پوتو علم و تکنولوژی جدید خوب صیقل دهیم؛ زبان مشترک این مدنیت و فرهنگ تاریخی یعنی دری را که در بین تاجیکان، هزاره ها، ازبکان، ترکمنها، بلوچها و پشتون ها (خاصاً پشتون های حوزه غرب، کابل، شمال، شهرنشینان جنوب و شرق و قشر تحصیلکرده) رواج دارد (بعنوان وسیله روابط عمومی)، رشد و توسعه بخشیم.

این زمانی در افغانستان میسر است که در جریان درازدامن ساخت و ساز هویت ملی و دولت قوی همگانی، در پرسه ساختار سازی جامعه مدنی و در زیر چتر فراخ و سازنده دولت مرحله گذار در بین تمام اقوام و ساکنان این کشور بر مبنای حقوق مساویانه شهروندی اعتماد و اتحاد لازم بوجود آید. ساختار این دولت بر مبنای قانون اساسی مردمی و قوای سه گانه سالم، مستقل، فعال و مورد حمایت و اعتماد مردم شیرازه و ثبات خواهد یافت.

این جریان نخست می تواند در حوزه های متنوع تاریخی و فرهنگی بهم ادغام نشده موجود در بین اقوام عمده کشور رشد و قوام یابد و در پروسه طولانی رشد و انکشاف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی به باور مشترک و همگانی تبدیل شود. تلاش بیهوده در راه هویت ملی تقلبی و مصنوعی و دولت مرکزی تک قومی وابسته چونانکه طی سده های اخیر هرگز موفق نبوده است، حالا هم بی نتیجه است.

هرنوع دیکتاتوری، استبداد و سلطه قومی در زیر هر نام و نشانی، جریان رشد و توسعه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی جامعه را متوقف می سازد و رسیدن به هویت ملی و دولت مشترک ملی را نه تنها به عقب می اندازد؛ بلکه توصل به آن را ناممکن می نماید.

پایان